

نقد و بررسی: مقاله دکتر علیرضا ازغندی با عنوان "سازه انگاری: چارچوبی تئوریک برای فهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"

تنظیم کننده: محمدمهدی کارآموزیان^۱

۱. در ابتدا عنوان می‌گردد که مقاله بسیار نا امید کننده بوده و به هیچ وجه نسبت به آنچه در مقدمه متن در خصوص نتیجه‌گیری مدنظر آمده، موفق عمل نکرده است. نگارش مقاله به صورتی است که ارتباط خاصی بین مبحث تئوریک و نتیجه‌گیری به عمل آمده نمی‌توان یافت و حتی در صورت نبود مبحث موسع نظری ارائه شده، فرقی در عنوان نتیجه وجود نمی‌داشت. زیرا اساساً نتیجه‌گیری بر مبنای استدلال مشخص، صحیح و عنوان شده‌ای بیان نگردیده است. به بیان دیگر اولاً، در تقسیم بندی مقاله بین مبحث نظری، سپس بیان مستندات و واقعیت‌ها در خصوص سیاست خارجی جمهوری اسلامی و نهایتاً استنتاج صورت گرفته و ثانیاً، ایجاد ارتباط بین بخش‌های مذکور ضعف جدی وجود داشته و حق مطلب ادا نشده است. ضمن اینکه توضیح در بحث نظری نسبتاً زیاد ولی در بخش اصلی یعنی در رابطه با سیاست خارجی جمهوری اسلامی و به خصوص در بخش نتیجه‌گیری مضیق، محدود و نارسا است و از اساس و بن مایه علمی لازم برخوردار نیست. جالب اینکه نگارنده محترم بدون ذکر و قید هیچگونه ادله منطقی، مستدل و مشخص و خارج از حیطه بحث (سازه انگاری) کاربرد مباحث نظری دیگر مثل واقع‌گرایی و غیره را نیز برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی رد کرده و مطرود می‌سازد!!

۲. در توضیحات ارائه شده در خصوص سازه انگاری ابهامات جدی وجود دارد که درک مطلب را برای خواننده دشوار می‌سازد. نگارنده محترم خود در ابتدای مقاله عنوان می‌دارد که فهم درستی از سازه انگاری صورت نگرفته و مباحث بیشتر ترجمه شده‌اند، لکن نوع ابهامات مبحث به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد خود نگارنده محترم نیز در

برخی مواقع از همین شیوه استفاده کرده و شناخت و تسلط دقیقی راجع به آن ندارد. به طور مثال در بخشی از متن از قول ونت عنوان شده که "دولت اصلی ترین کنشگر روابط بین‌الملل است ... در عین حال حاکمیت حق ذاتی دولت نیست بلکه حقی است که توسط دیگر دولت‌ها ... به او اعطا می‌شود". نقطه بزرگ ابهام آمیز در اینجا است که در این صورت، نقش و اهمیت مردم داخل یک کشور که با عقاید، باورها و هنجارهای خود دولتی را روی کار می‌آورند و تا میزان زیادی تاوان عدم قبول این دولت را از سوی سایر کشور و یا بخش زیادی از ساختار بین‌الملل می‌پردازند، چه می‌شود. نظام‌های انقلابی (از جمله ج.ا.ایران) مصداق اتم و اکمل این نمونه هستند. آیا چنین دولت‌هایی حق حاکمیت خود را مستقیماً از مردم خود یا به عبارتی از داخل نمی‌گیرند؟ اگر هم از داخل و هم از خارج می‌گیرند، نقش کدامیک با اهمیت تر است؟ ... مورد بعدی بحث هنجارهای داخلی و خارجی و نقش آن در تعریف هویت و منافع است که بسیار پیچیده و غیر قابل فهم بیان شده است. از طرفی هم هنجارها داخلی مهم تلقی شده و هم هنجارهای سیستماتیک خارجی. لکن اینکه در تعیین هویت و منافع ملی کدامیک نقش بارزتر و مهمتری دارند به هیچ وجه مشخص نیست. نقد جدی به نوشتار در این بخش این است که اساساً چه اصراری بر بیان اینگونه مباحث پیچیده بوده است؟ حال آنکه این امکان وجود داشت که با شرحی مختصرتر از سازه انگاری، ارتباطی عملی با آنچه هدف اصلی نگارنده بوده است برقرار شود. مبحث دیگر عنوان شده در تشریح سازه انگاری، بحث تغییر هویت است که باعث تغییر منافع شده و نهایتاً منافع نیز رفتار بازیگران (دولت‌ها) را تعیین می‌کند. در این رابطه این سوال پیش می‌آید که این تغییر هویت در چه شرایطی و در چه فواصل زمانی اتفاق می‌افتد. همچنین در یک جامعه دموکراتیک، درصد تغییر هویت چه وزنی دارد. آیا منظور از تغییر هویت اکثریت پنجاه بعلاوه یک است یا نه. به عبارت دیگر و در مثالی عملی اگر به واسطه رأی پنجاه بعلاوه یک مردم، دولتی روی کار آمد که به واسطه نوع هویت و نگرش خود منفعی را تعریف و به واسطه آن رفتاری را در پیش گرفت آنگاه می‌توان عنوان نمود که این یک تغییر هویت (کلی) است و یا نه امری مقطعی و جزئی بوده و ممکن است به واسطه عدم تغییر در چهل و نه

درصد دیگر، در دوره انتخابات بعدی، هویتی نو و به تبع آن دولت و رفتار دیگری شکل بگیرد؟ چیزی که در عمر ج.ا. ایران بارها تکرار شده است. لذا وزن دهی معین به این مولفه تغییر هویت داده نشده و ابهامات جدی را در این باره مطرح ساخته است.

۳. در جایی از مقاله در خصوص نگرش و رفتار هویتی دولت اصلاحات به واسطه چهار رویکرد گسترش ارتباطات با اروپا و امریکا، نزدیکی به کشورهای همجوار و ... بیان می‌شود که ایران چاره‌ای جز سازگاری با تغییرات فرهنگی و هنجارهای بین‌المللی نداشته است. اگر چنین برداشتی درست باشد، چرا بلافاصله بعد از دولت اصلاحات دولت رادیکال احمدی نژاد روی کار می‌آید که یکصد و هشتاد درجه در مقابل نظام بین‌الملل و تصمیمات آن قرار می‌گیرد؟ آیا با توضیحات ارائه شده در خصوص سازنده‌گرایی این امر را باید ناشی از تغییر هویت دانست یا اینکه این موضوع با چالش مواجه می‌گردد؟

۴. اینجانب به طور قاطع با این ایده مطرح شده در نتیجه‌گیری نگارنده در این خصوص مخالفم که ساختار (نظام بین‌الملل) بین کارگزاران تشکیل دهنده نظام تفاوت می‌گذارد؛ هر چند بخش دوم در خصوص فرق‌گذاری کارگزار (ایران) بین کارگزاران نظام صحیح است و این امر به دلیل ساختار حاکمیت و نهادهای حاکم رسمی و غیر رسمی کاملاً مشهود است. اما همانطور که گفته شد، بر اساس شواهد و قرائن متعدد تاریخی، در نهایت نظام بین‌الملل حاکمیت را به صورت کل در نظر گرفته و سیاست خود را بر مبنای کل در نظر می‌گیرد و در این شیوه خود همواره بدترین حالات را مدنظر قرار می‌دهد. این همان چیزی است که در واقع‌گرایی روی آن تأکید می‌شود. یک نمونه عیان و عملی در این خصوص، رفتار دولت اصلاحات است. نیاز به توضیح نیست که تا چه حد بین دیدگاه و رویکرد دولت خاتمی با سایر ارکان قدرت در سطوح عالی و غیره به ویژه در روش سیاست خارجی کشور تفاوت دیدگاه وجود داشت و در عمل بسیاری از دیدگاه‌های خاتمی در عرصه دیپلماسی چه فرهنگی و چه سیاسی، مطابق با استانداردها و هنجارهای مورد پذیرش غرب پیاده‌سازی شد اما در نهایت آنچه که در کل از سوی نظام بین‌الملل متوجه کشور گردید، اطلاق واژه محور شرارت به ایران بود. پر واضح است

که خاتمی در بسیاری از اقدامات صورت گرفته در حوزه تعاملات خارجی کشور دخیل نبود و خود به این موضوع اذعان داشت، لکن چون نظام بین‌الملل حاکمیت را در نهایت یک کل واحد می‌دیده است، لذا سیاست خود در قبال کشور را نیز منطبق با این معیار کلی و واحد اتخاذ نمود. با عنایت به این توضیح به نظر می‌رسد نگاه رئالیستی قدرت تبیین بهتری را در رابطه با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ارائه می‌دهد و لذا در مجموع نمی‌توان با استدلال ناقص بیان شده در مقاله، سازه‌نگاری و یا سایر نظریات روابط بین‌الملل از جمله رئالیسم را به جهت درک و تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی به راحتی رد نموده و کنار گذاشت.

